

بسم الله الرحمن الرحيم

آزادی اجتماعی در اندیشه لیبرالیسم و اسلام

تقریر مصاحبه دکتر سید حسین شرف الدین با جناب میلاد پور عسکری از پژوهشگران

کانال فکرت، ۱۴۰۲/۲/۱۰.

سوال اول: نگاه غرب و اسلام به مفهوم آزادی چقدر با هم متفاوت است؟

سوال دوم: معنویت مورد نظر در آزادی معنوی، ارزش های دینی یا ارزش های اخلاقی است؟
براین اساس، عوامل سلب آزادی معنوی چه می تواند باشد؟

ابتدا به ۵ نکته به عنوان مقدمه اشاره می کنم.

الف) با توجه به غلبه و نفوذ لیبرالیسم در گفتمان سیاسی اجتماعی غرب و بویژه در موضوع آزادی، من هم با محوریت دیدگاه های همین مکتب، یعنی لیبرالیسم نگاه غرب به موضوع آزادی را توضیح می دهم.

اسلام نیز در این گفت و گو بیشتر به عنوان یک دین الهی متضمن مجموعه ای از معارف هستی شناختی، اعتقادی، ارزشی و حکمی مورد نظر است که برای هدایت عالمیان تا پایان تاریخ نازل شده است. (این تلقی از اسلام در مقابل، تلقی تاریخی - جامعه شناختی است که به اسلام به عنوان یک دین نازل شده و ابلاغ شده و در آمیخته با فرهنگ جوامع اسلامی و بالطبع دارای هویت تاریخی اجتماعی. به بیان دیگر، دین در مقام تعریف نه در مقام عینیت و تحقق، دین در چارچوب تکست و متن مقدس نه در چارچوب کانتکست و متن اجتماعی.

ب) مفهوم آزادی فی نفسه، مفهومی خنثی است و از این حیث تفاوتی میان مکاتب مختلف در مواجهه با آن وجود ندارد. از این رو، تنها با ملاحظه برخی عناصر و سویه هاست است که موضع لیبرالیسم از اسلام تمایز می یابد. گفتنی است که در تلقی لیبرالیستی، آزادی عمدتاً به

معنای سیاسی و اجتماعی آن مورد توجه قرار گرفته اما در اسلام آزادی معنوی هم و بلکه از جهاتی جدی تر از سایرگونه ها مورد توجه قرار گرفته است.

ج) آزادی، اگرچه یکی از آرمان های اصیل انسانی و دارای ارزش جهانشمول، فراتاریخی و فرافرهنگی است اما تفسیرهای ارائه شده از آن همواره به تصورات و تلقی های فلسفی، تاریخی، فرهنگی، سیاسی و مذهبی آغشته شده است.

د) لیبرالیسم به عنوان یک مکتب، مبانی، مفروضات و اصولی دارد که در توضیح مفهوم آزادی، عطف توجه بدانها اجتناب ناپذیر است:

اهم این مبانی و مفروضات عبارتند از: ماتریالیسم و مادی گرایی، اومانیزم (خود بنیادی انسان و تلقی انسان به عنوان عالی ترین محصول طبیعت و جانشین خدا در زمین البته نه به معنای خلیفه الله در تلقی قرآن؛ و اساسا انسان شناسی لیبرالیسم، با همه باورهای دینی، فلسفی و عرفانی ما در باره انسان تعارض و تنافی دارد)؛ فردگرایی (تقدم حقوق، منافع و مصالح فرد بر جامعه، یا اصالت دادن به نیازها، خواسته ها، علایق، و تمنیات فرد و متقابلا عدم اعتنا به جمع، حقوق و مصالح جمعی و الزامات و اقتضائات حیات جمعی)؛ علم گرایی (اصالت دادن به یافته های تجربی و عقلانی بشر و بی نیازی از رجوع به دین و تعالیم وحیانی یا انکار ارزش معرفتی آنها)؛ سکولاریسم (سکولاریسم از ثمرات علم گرایی و تجربه گرایی است. در لیبرالیسم، خداوند، حداکثر به عنوان خالق هستی و انسان نه خدای دارای ربوبیت تشریعی، خدای صاحب دین و شریعت، خدایی که در زندگی اجتماعی دخالت و تعیین تکلیف کند یا اساسا چنین حقی داشته باشد؛ پذیرفته شده است)؛ انکار معاد (محدود دانستن زندگی انسان، به زندگی محدود این جهانی و اینکه انسان باید حظ خود را از امکانات این جهانی ببرد، حیات اخروی یا وجود ندارد، یا لزوما محصول و نتیجه زندگی اجتماعی این جهانی انسان، آنگونه که ادیان مدعی اند، نیست)؛ وجودگرایی اگزیستانسیالیستی (و طرح این ادعا که انسان بالقوه به این جهان پای نهاده و او خود مسئول کشف خود راستین خویش و شکوفایی ظرفیت های درونی خود است. به بیان دیگر، انسان برای هیچ هدف پیشینی خلق نشده است، بلکه او خود

باید تصمیم بگیرد از خود چیزی بسازد و در این ساختن هم کاملاً آزاد و مختار است.) انسان شناسی لیبرالیستی برخلاف انسان شناسی دینی، برای انسان فطرت و طبیعت ثابت و لزوم عمل در چارچوب تکالیف مشخص برای رشد و شکوفایی ظرفیت های فطری و وجودی، قائل نیست.

ه) به اعتقاد ما اسلام مثل سایر ادیان توحید، هم منبع آزادی انسان، هم منادی آزادی و هم حامی و پشتیبان آن بوده و هست.

برخی از دلایل این مدعا:

تاکید بر پرستش خداوند به عنوان یکتا معبود سزاوار پرستش و نفی همه مظاهر شرک و بت پرستی؛ تاکید بر اینکه انسان فطرتاً حر و آزاد آفریده شده و نباید بندگی کسی جز خدا را بر خویش بپذیرد؛ تاکید بر برخورداری انسان از اراده آزاد و اختیار و اینکه او خود باید در پرتو اعتقاد و عمل و بهره گیری از امکانات محیط، ظرفیت های وجودی خویش را شکوفا سازد. به بیان دیگر، او خود مسئول سعادت و شقاوت ابدی خود است (بنابراین هیچ نوع جبر متافیزیکی، طبیعی، بیولوژیکی، تاریخی و اجتماعی، برای به اسارت کشاندن انسان و تسلیم شدن قهری او وجود ندارد. انسان هرچند با محدودیت هایی مواجه است اما این محدودیت ها او رامسلوب الاختیار نمی کنند. شیطان نیز جز القای وسوسه، تسلطی بر انسان ندارد و گمراهی و اضلال برخی انسانها، صرفاً به عمل وسوسه او اسناد داده نمی شود. از این رو، انسان می تواند برغم این محدودیت ها، آزادی خود را که عامل رشد و تعالی اوست، انتظار داشته باشد و آن را مطالبه کند)؛ تاکید بر لزوم اخلاقی زیستن انسان که جوهر آن انجام اعمال اختیاری، آگاهانه و داوطلبانه در راستای کسب فضایل و مکارم و رهایی از محدودیت ها و رذایل نفسانی است؛ مبارزه قاطع ادیان با رسوم جاهلی و سرسپردگی تقلیدی انسانها به سنت های آباء و اجدادی که خود پذیرش نوعی اسارت فکری و فرهنگی است؛ مبارزه با بردگی و رقیت انسانها توسط یکدیگر؛ مبارزه با حاکمیت های استبدادی و طواغیت زمانه که انسانها را

به تسلیم و بندگی می کشانند و تاکید بر اینکه رسالت پیامبران الهی رهایی انسانها از قید و بندهای اسارت بار درونی و بیرونی است.

البته ادیان بعد از عینیت یابی اجتماعی تاریخی، ساخت یافتگی و نهادینه شدن در جوامع انسانی تحت تاثیر فرهنگ، اقتضائات حیات جمعی، سوء تفسیرها، و درکل، نحوه تعامل مومنان با آموزه های دینی، دستخوش تغییراتی شد و آن نورانیت و صفای اولیه به مرور گرفتار کدورت هایی شد و روحیه ها و رویه های محافظه کارانه مومنان، برنامه ها و تعالیم رهایی بخش ادیان را هم به بند کشید. تفرق و تشعب انسانها تحت عنوان مومن، کافر، مشرک، مرتد، منافق و نیز فرقه فرقه شدن خود مومنان و بروز انواع تقابلات اعتقادی و منازعات سیاسی اجتماعی در اجتماعات دینی، از جمله پیامدهای این عینیت یابی است. کسانی که درمواضع ادیان از جمله اسلام در خصوص آزادی، تردید می کنند و باورداشت های دینی را مانع آزادی اندیشه، عقیده و عمل انسان تفسیر می کنند و دین را ازجمله عوامل تهی شدگی انسان و ازخود بیگانگی او می شمارند، به این ساحت از دین یعنی عینیت یابی و هویت یابی تاریخی اجتماعی عطف توجه دارند. چنین تلقی هایی گاه به عملکرد برخی گروههای دینی دارای مواضع افراطی و عقل گریز و بلکه عقل ستیز و دارای روحیات متصلب مثل خوارج، وهابیت، داعش، طالبان و... استناد می کنند.

از این رو، همانگونه که در قبل اشاره شد در بحث از آزادی نیز باید میان دین در ساحت تعریف و متن با دین در ساحت اجتماع و تاریخ تفکیک قائل شد؛ اگرچه قطعا پیوندهایی میان این دو ساحت وجود دارد که باید در جای خود مورد توجه واقع شود.

و اما پاسخ به سوالات فوق:

سعی میکنم به دو سوال شما به صورت یکپارچه و در هم آمیخته و در قالب چند محور به صورت مقایسه ای و به فراخور مجال پاسخ گویم:

۱) تفاوت اسلام و لیبرالیسم در برخی مبانی و مفروضات هستی‌شناختی که در مساله آزادی بازتاب دارد: برای مثال، اسلام به وجود حقیقت و امکان کشف آن و لیبرالیسم به عدم وجود حقیقت یا عدم امکان دست‌یابی بدان قائل است. این موضع نسبت‌گرایانه لیبرالیسم در نحوه مواجهه آن با موضوع آزادی نیز موثر بوده است. از دید لیبرالیسم، افراد به دلیل فقدان ملاک برای حقیقت، در مواضع خود آزادند، عدم توافق افراد بر عقاید و ارزشهای خاص امری طبیعی است؛ هیچ‌کس حق ندارد عقاید و ارزشهای خود را مبنا قرار داده یا آنها را بر دیگران تحمیل کند. در حقیقت توسل به آزادی راهی است برای ایجاد همزیستی متقابل و تحمل یکدیگر در عرصه اجتماع. از این رو، عقیده هرکس را باید محترم شمرد. همه آزادند هر گونه که می‌خواهند فکرکنند، انتخاب کنند، اعتقاد بورزند و عمل کنند. اما اسلام به دلیل موضع حق‌محوری، ملاک‌هایی را عرصه کرده که می‌توان به استناد آنها میان مواضع مختلف ارزش‌گذاری و داوری کرد، برخی را حق و برخی را باطل شمرد؛

۲) آزادی در لیبرالیسم دارای ارزش ذاتی و هدف‌غایی است که ریشه در اصول تکوینی حاکم بر جهان و انسان، از دید آنها دارد؛ البته، آزادی در عین داشتن ارزش ذاتی، شرط لازم برای رشد و شکوفایی ظرفیت‌های درونی انسان و خلاقیت و ابتکار است؛ اما از دید اسلام، آزادی ارزش وسیله‌ای و طریقی دارد و راهی است برای رسیدن به اهداف خاص یعنی رهایی از محدودیت‌های بازدارنده درونی و بیرونی؛

۳) آزادی از چه؟ لیبرالیسم و اسلام در پاسخ به سوال «آزادی از چه؟» هم مواضع مختلفی دارند: از دید لیبرالیسم، آزادی انسان و جامعه از همه تعلق‌خاطرهای ماورایی و عقاید و ارزشهای دینی و همه آنچه اندیشه، عقیده، بیان، احساس و عمل انسان را مقید ساخته و به قواعد از پیش تعیین شده ارجاع می‌دهد؛ به بیان دیگر، مطلوب لیبرالیسم رهایی انسان از همه قیود عرفی، شرعی، حقوقی، اخلاقی و اجتماعی و نفی هر نوع الزام و تکلیف است.

اما اسلام آزادی را به معنای رهایی انسان از دو دسته موانع درونی و بیرونی که در مسیر رشد و شکوفایی ظرفیت های وجودی انسان و کسب کمالات اخلاقی، دنیاطلبی، عادت های تقلیدی به ارث رسیدن می کند، تعریف و تفسیر می کند.

موانع درونی (مثل تمایلات نفسانی، جهل، رذایل اخلاقی، دنیاطلبی، عادت های تقلیدی به ارث رسیده و...) و موانع بیرونی (مثل ساختارها و مناسبات اجتماعی ناسالم، سلطه ظالمان و طواغیت، باورداشت های فرهنگی و ارزشی جمعی انحرافی، رویه ها و سبک های زندگی ناصواب، مکاتب و ایدئولوژیهای انحرافی و...).

آزادی از موانع درونی، همان چیزی است که در ادبیات عرفانی و اخلاقی، از آن به آزادی معنوی تعبیر شده است.

در ادامه سوال دوم پرسیده بودید: عوامل سلب آزادی معنوی چه می تواند باشد؟ اساسا همه آنچه مانع تعالی روحی و معنوی انسان و رشد و شکوفایی ظرفیت های وجودی او می شود، عامل سلب آزادی شمرده می شود.

این عوامل و موانع علاوه بر آنچه در فرهنگ ها و جوامع انسانی کم و بیش وجود دارد، در جامعه مومنان و نوع مواجهه آنها با تعالیم حیات بخش دینی نیز بالقوه امکان بروز دارد. برای مثال، عقاید و باورهای خرافی، ارزش ها و گرایش های اخلاقی و حکمت های عملی بی مبنا و فاقد توجیه عقلانی، احکام و دستورات فقهی اجتهاد نشده یا تاریخ مصرف گذشته (موضوع آن از میان رفته)، سنت ها و رسوم عرفی قداست یافته و در عین حال، انحرافی، افراط و تفریط های عملی افراد، التقاط های فرهنگی، سبک های زندگی وارداتی و رسوب یافته، عادت واره های جمعی سکولار و....

از جمله مظاهر آزادی از موانع و تعلقات درونی، آزادی در حیطه ذهن است که دو مصداق دارد: آزادی اندیشه و آزادی عقیده؛

و از جمله مظاهر آزادی از موانع بیرونی نیز دو نوع آزادی بیان (و تبلیغ) و آزادی عمل است.

لیبرالیسم و اسلام در عین قبول این انواع (۴ گانه) در تفسیر آنها با یکدیگر اختلاف نظرهایی دارند. برای مثال:

آزادی اندیشه: این نوع آزادی امری فطری است و قابل اعطا و سلب نیست اگرچه توسط برخی عوامل درونی مثل امیال و عواطف، اوهام و خرافات، عادات و رسوم، حب و بغض ها و... می تواند سلب یا تحدید شود. لیبرالیسم درعین تاکید براین نوع آزادی، به این سنخ موانع درونی التفاتی ندارد.

آزادی عقیده: لیبرالیسم به دلیل اعتقاد به فقدان امکان دستیابی به حقیقت، به آزادی افراد در این بخش و در نهایت تکثرگرایی و پلورالیسم اعتقادی (و نسبیت) و بی تفاوت نسبت به عقاید و باورهای دیگران قائل است. به بیان دیگر، چون حقیقتی ورای عقاید و پنداشت های ما نیست یا ما بدان دسترسی نداریم، هر کسی مجاز است هر عقیده ای داشته باشد.

اما در اسلام تنها اعتقاد به حق پذیرفته شده و امکان دست یابی بدان نیز وجود دارد و همه را به آن دعوت و توصیه کرده است. اسلام نسبت به عقاید غیر، بی تفاوت نیست اگرچه تفتیش عقاید را هم مجاز نمی داند، جنگ اعتقادی علیه دگر اندیشان، به راه نمی اندازد؛ بحث و گفت با دگر اندیشان را توصیه می کند و البته از بیان و تبلیغ اندیشه ها و عقاید انحرافی در جامعه اسلامی و در سطح عموم تا حد امکان ممانعت می کند.

آزادی بیان (و تبلیغ): لیبرالیسم این نوع آزادی را تا مادامی که مخل آزادی دیگران نباشد برسمیت شناخته و در نتیجه تنوع و تکثر آراء، اندیشه ها، سلیقه ها، سبک ها، رویه ها و ایدئولوژیها را مجاز شمرده است. اما اسلام، تنها به نشر عقاید و باورهای معقول، منطقی و موجه و دیدگاهها و مواضع مستدل و برخوردار از پشتوانه مجاز خواهد بود. افراد در خصوص باورمندی به این نوع عقاید (در صورت آگاهانه بودن) و نشر آنها مسئولند. حکومت و جامعه اسلامی، باید از نشر و توزیع عقاید و باورهای غیر معقول، خرافی و بی مبنا از هر طریق ممکن جلوگیری کند.

آزادی عمل: لیبرالیسم در خصوص آزادی در عمل و رفتار هم به نحو مطلق برآزادی افراد در انجام اعمالی که خود درست تشخیص می دهند، تاکید دارد (مگر اعمالی که به ضرر و زیان دیگران باشد) ولی اسلام برای اعمال قیودی تعیین کرده است برای مثال، اعمال ناشی از تفکر و اندیشه را بر اعمال غریزی و عاطفی ترجیح داده یا اعمال ناشی از قوای عقلانی را بر اعمال ناشی از قوای غضبی و شهوی ترجیح داده و در کل افراد را به رعایت مجموعه ای از دستورات اخلاقی، احکام فقهی، احکام و مستقلات عقلی، سنت ها و رسوم عقلایی توصیه و الزام کرده است.

۴) آزادی برای چه (یا هدف از آزادی)؟: لیبرالیسم و اسلام در پاسخ به سوال «آزادی برای چه؟» هم مواضع مختلفی دارند. از دید لیبرالیسم، مطلوبیت آزادی برای رسیدن انسان به حداکثر تمتع، کامجویی، رفاه و لذت در این دنیا است؛ اما هدف از آزادی در اسلام، تسهیل زمینه ها برای رشد آگاهی، تعمیق ایمان، شکوفایی ظرفیت های وجودی، کسب کمالات و فضایل اخلاقی و تقرب هرچه بیشتر به خداوند است؛

۵) محدودیت های آزادی: لیبرالیسم دست کم در نظر و اندیشه، هیچ قید و شرطی برای تحدید آزادی قائل نیست؛ به بیان دیگر، به آزادی مطلق افراد و جوامع در حوزه امیال، افکار، عقاید، احساسات و اعمال معتقد است؛ از دید این مرام، آزادی تنها خود حد آزادی است یعنی آزادی فرد تا جایی است که مخل آزادی دیگران نباشد. از این رو، تنها قید آزادی از دید لیبرالیسم، عدم سلب خود آزادی است.

اما خود فرد برای خودش و در دنیای زیستی خودش آزادی مطلق دارد و می تواند هر نوع تصرفی در داشته ها و سرمایه های وجودی یا اقتصادی خود بکند، او حتی می تواند عزت نفس خود را منکوب کند و بالاتر اینکه خود را بکشد. هیچ مرجعی حق ندارد، او را در این خصوص مانع شود.

روشن است که این مبنا یعنی اعتقاد به آزادی مطلق، امری خودشکن و خود ستیز است و در عمل امکان تحقق آن در جامعه وجود ندارند. فقدان قید و بند موجب لجام گسیختگی، بی بند

و باری و هرج و مرج می شود و این خود مانع شکوفایی ظرفیت های وجودی انسان و خلاقیت و ابتکار است (= نقض غرض). تردیدی نیست که انسان در عمل با محدودیت های وجودی و طبیعی و همچنین با محدودیت های اجتماعی و ساختاری فراوانی مواجه است که عمدتاً بنا به مصالحی تمهید شده است. از این رو، آزادی های سیاسی، مدنی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی، در جوامع همه آزادی های مقیدند.

علاوه اینکه، فراتر از فرد، هر جامعه ای برای خود مجموعه ای از اصول، قواعد، باورها و ارزش های مشترک و جمعی دارد که همه آحاد جامعه باید آنها را بپذیرند، و بدانها احترام بگذارند، حتی اگر آنها را شخصاً نپسندند یا در صحت و اعتبار آنها تردید داشته باشند. بر همین اساس، هیچ جامعه ای را حتی بالاترین مدعیان لیبرالیسم نمی توان یافت که خود را به طیفی از الزامات و اعتبارات عرفی، قانونی، اخلاقی و مصلحت اندیشانه مقید نکرده باشد.

از دید اسلام، امکانات و سرمایه های فردی و اجتماعی، نعمت ها و امانت های الهی هستند که افراد تنها مجاز به بهره وری ضابطه مند از آنها هستند و قهراً در مصرف آنها باید به رعایت قواعدی ملتزم باشند. به بیان دیگر، از دید اسلام افراد در قبال آزادی خود مسئولند و برای هر نوع عمل باید پاسخگو باشند. به همین اعتبار اسلام اسراف، تبذیر، اضرار به نفس، خودکشی، دیگرکشی، غیبت، تهمت، تجاوز و.. را به هیچ وجه مجاز نمی شمرد.

البته آزادی مطلق در عرصه درون افراد یعنی در قلمرو فکر، اندیشه، تخیل، عواطف، احساسات و کنش های جوانحی و باطنی جریان دارد و اگر محدودیتی هم داشته باشد، از نوع محدودیت های درونی است نه بیرونی (که در قبل اشاره شد)؛ اما آزادی مطلق در اعمال بیرونی، نه امکان تحقق دارد و نه اسلام بدان اجازه داده است.

۶) از دید لیبرالیسم همه قواعد عرفی، حقوقی و اخلاقی، اموری اعتباری اند که جامعه به اقتضای برخی ضرورت ها آنها را جعل و اعتبار کرده است. این دسته قوانین و هنجارها به دلیل مانعیت از آزادی، همواره مورد سوء ظن و خرده گیری لیبرالیسم اند.

اما در اسلام اعتقاد براین است که خداوند به اقتضای ربوبیت تشریحی اش، برای هدایت انسان در مسیر نیل به تعالی و تقرب، او را به مجموعه ای از تکالیف فقهی و اخلاقی مکلف کرده است. و اساساً تحمیل برخی محدودیت ها، برای رشد و تعالی و تامین مصالح مادی و معنوی فرد و جامعه ضرورت اجتناب ناپذیر دارد.

همچنین اعتقاد براین است که احکام فقهی در اسلام، متناسب با مصالح و مفسدات نفس الامری و خیر و صلاح انسان در مقیاس فردی و جمعی جعل و تشریح شده اند و التزام عملی بدانها متناسب با شرایط، زمینه لازم برای رسیدن به کمال و سعادت موعود را فراهم می سازد.

در خصوص ارزش ها و بایدها و نبایدهای اخلاقی، نیز باید گفت که این ارزش ها دست کم ارزش های ذاتی و غایی (در مقابل ارزش های غیری و وسیله ای)، اموری صرفاً جعلی و اعتباری نیستند بلکه رابطه ای از نوع ضرورت بالقیاس با سعادت و شقاوت عاملان دارند، یعنی عمل بر طبق این بایدها و نبایدها تنها طریق برای رسیدن انسان به سعادت و کمال ابدی است. علاوه اینکه رعایت این ارزشها آثار و کارکردهای آشکار اجتماعی دارد و تامین مصالح جمعی در گرو رعایت آنهاست.

نکته پایانی اینکه آزادی در اسلام برخلاف لیبرالیسم، همراه با مسئولیت است. هرکسی در عین بهره مندی از آزادی، اولاً، بار مسئولیت حرکت خود در جهت رشد و کمال انسانی را برعهده دارد و ثانیاً، درقبال دیگران (یعنی خانواده، دوستان، نزدیکان و سایر هموعان و جامعه کل) نیز مسئولیت دارد و باید در حد امکان در راهبری آنها در مسیر کمال و تعالی مشارکت کند. آموزه هایی مثل ارشاد جاهل، تذکار ارزش ها، امر به معروف و نهی از منکر بر این مبنا استوار اند.